

# افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد  
همه سر به سر تن به کشتن دهیم

بدین بوم و بر زنده یک تن مباد  
از آن به که کشور به دشمن دهیم

[www.afgazad.com](http://www.afgazad.com)

[afgazad@gmail.com](mailto:afgazad@gmail.com)

Political

سیاسی

یونس نگاه- کابل  
۱۳ اکتوبر ۲۰۱۹



## روز دختر من

امروز وقتی دیدم همه روز دختران خود را تبریک گفته‌اند، پشتش دق شدم. گفتم، "دخترم کی می‌آئی؟" گفت، "پدر مالوم نیست". گفتم، "مه پشتت دق شدیم". گفت، "پدر دوری و دوستی. اگر بیایم، بیشتر دق می‌شی". گفتم: "چطور؟" گفت، "حالی فقط در روز دختر دق می‌شی، وقتی بیایم هر لحظه نگرانی پیرت می‌کنه" گفتم، "دخترم، تو بیا من نگرانی‌ها را به طالب می‌فروشم و برایت لباس گل‌دار و قلم رنگی می‌خرم" گفت، "نی گمش‌کو پدر تو بی‌دختر شادتری، من رنج تو را نمی‌خواهم". جواب نداشتم و سکوت کردم.

نیم ساعت بعد دوباره سراغش رفتم و گفتم "دخترم تو چرا می‌ترسی با آمدنت من زودتر پیر شوم؟" گفت، "چون می‌دانم مرا دوست داری و اگر به کوچه بروم نگران می‌شوی که همسایه آرام ندهد، اگر به مکتب بروم می‌ترسی استاد اذیتم نکند، اگر به بازار بروم نگران می‌شوی که مبادا موتروان چندکم بگیرد، اگر کلان شوم و به پوهنتون بروم شاید بترسی استاد..."

گفتم: "دخترم تا تو بیانی و کلان شوی وطن آرام میشه، همسایه عاقل میشه، معلم دانا میشه، راننده مؤدب میشه و استاد بر نفس خود حاکم" گفت، "پدر خیال پلو نزن برو به کارهایت برس" گفتم، "حداقل امروز بیا که روز دختر را برایت تبریک بگویم" گفت، "هنوز روز نشده، شب است". گفتم "چطور؟" گفت "چادری بپوش". پوشیدم. "گفت، "نان پس‌مانده خانواده را بخور" خوردم. گفت، "بلند صحبت نکن". آهسته صحبت کردم. گفت، "در حضور دیگران نخند". نخندیدم. گفت، "از هرچه مرد در خانه و کوچه و بازار و دفتر و مکتب اند بترس" ترسیدم. گفت، "حالا برو بغل هر که من گفتم بخواب" نرفتم ولی حس کردم چه رنجی دارد. گفت، "دیدنی روز ما شب است؟" گفتم بلی.

هر دو سکوت کردیم و من آمدم با شما درد دل کنم که روز دختر من هنوز چقدر شب است!